

خیلواکی



استقلال

www.esteglaal.net

سه شنبه ۲۲ جولای ۲۰۲۵

از منابع دیگر

دوسیه قتل احمد ظاهر

قسمت ششم

... پیوسته به گذشته

من برایت از همان آشنائیهایی سخن میگویم که باری برایت یک قصیده بلند نوشته بودند و چند کلمه آن چنین بود :

" القصه آن گردن فراز

تلفونی یافت با لین دراز "

البته من بخاطر ارج گذاری به عفت کلام چهار حرف را نه نوشته و بجای آن نقطه ها گذاشتم، ولی اسماعیل محشور میدانند که منظور چه بوده است و همین اکنون همان قصیده و همان قصیده سرا وجود دارند.

من قصیده سرای مورد نظر را از سوم عقرب سال 1344 به این طرف میشناسم و در آن روزگار من نیز شاگرد در لیسه حبیبیه درخواجه ملای چهاردهی کابل بودم و قصیده سرا نیز. البته همه میدانند که احمد ظاهر شهید نیز شاگرد لیسه حبیبیه بود.

اگر اسماعیل محشور لین دراز و دست درازی ح جان را بخاطر نیاورد، من چند جمله دیگر در همین مورد مینویسم تا خواننده های ارجمند اندکی به شوخی های دهه چهل خورشیدی کابل دقت نمایند.

در دهه چهل خورشیدی بویژه (بخصوص) بعد از سوم عقرب 1344 فضای کابل بسیار پر شر و شور بود. مکاتب و لیسه ها و فاکولته ها پر از جر و بحث های سیاسی بود. محافل و جریان های سیاسی در کابل و سایر ولایات فعال بودند. دختران و پسران به شکلی از اشکال علاقمند سیاست و جر و بحث ها بودند و اسماعیل محشور نیز یکی از علاقمندان جر و بحث ها و فعالیت ها بود. همین فرد مورد سخن، آن وقت علاقمند حزب دموکراتیک خلق و بخش انشعابی آن یعنی جناح

ببرک کارمل بود. جوانان شوخ طبع اسماعیل محشور را بسیار آزار میدادند و برای یگان دختر شوخ از حلقه آشنا ها میگفتند که اسماعیل را مضمون بسازند و لحظه ها ئی برای خندیدن خلق نمایند. اسماعیل این شوخی ها را جدی میگرفت و نمیدانست که مضمون دختران و پسران در دانشگاه (پوهنتون) کابل شده است. آنوقت ها اسماعیل در نزدیکی های پل سوخته زندگی می کرد و پل سوخته هم راه را به طرف قلعه قاضی و انچی باغبانان و مهتاب قلعه و دشت برچی وصل میکرد و هم به طرف چهار قلعه و قلع وزیر و افشار و دارالامان و... در همان روز ها آشنا ها برای اسماعیل اجازه لین تیلیفون را گرفته و او در پل سوخته، صاحب سیم تیلیفون شد. بچه های شوخ فاکولته شماره تیلیفون اسماعیل را در سالون یا اتاق نان خوری دانشگاه (پوهنتون) برای شاگردان میدادند و بویژه (بخصوص) دختر ها را گوشزد میکردند تا اسماعیل را در تیلیفون مضمون بسازند. در آن روز ها اسماعیل از تیلیفون های گوناگون سخن میگفت تا اینکه بعد از چندی همه شب ها بساعت هشت شب یک نفر معین برایش تیلیفون مینمود . بچه ها و دختر های شوخ هم به همین خاطر بساعت هفت و پنجاه و هشت دقیقه ای شب برایش زنگ میزدند و او را مصروف میساختند تا از تیلیفون اصلی به دور ماند.

لین تیلیفون دراز در قصیده اشاره به همان روز ها در همانوقت داشت. اما دیری نگذشت که بنابر گفته آشنا های همان روزی اسماعیل، اسماعیل را از حزب دموکراتیک خلق اخراج کردند و او بعد از اینکه در پغمان به مثابه حاکم مقرر شد، چه کارهائی نبود که نکرد. عفت قلم بمن اجازه نمیدهد تا تشتش او را از لب بامش به پائین پرتاب نمایم.

اینکه گویا اسماعیل دیلومات بوده است ! این گفته را میگذارم چونکه نه نجیب افغان " دکتور نجیب الله " رئیس حزب وطن موجود است و نه من لازم میدانم اضافه از این مساله از موضوع دوسیه قتل احمد ظاهر بسوب دیگر بکشانم. من منتظر واکنش (عکس العمل) عقلائی اسماعیل بوده و این دوسیه را باز میگذارم.